اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت یکصد و شصت و یک)

الهه گیری (بخش ۲)

صور فلکی (مهرپرستی، میترائیسم، هندوئیسم)

صور فلکی یکی از مهمترین منشاء پیدایش الهه ها بوده است. اهمیت صور فلکی از زمان پیامبر نوح، شروع شد. زیرا زندگی آنان وابسته به این صور فلکی بوده است. طبیعت آن موقع مثل طبیعت زمان ما نبوده است. بلکه وقتی در آسمان نگاه میکردند، خیلی ستاره ها و صور فلکی را واضح میدیده اند. طوریکه وقتی پیامبر نوح قومش را به سمت خدا دعوت میکند؛ به آنها دقت در خلقت هفت آسمان را توصیه میکند. طبق فرموده خدا در قرآن؛ پیامبر نوح آنان را مخاطب قرار میدهد و می گوید:

أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا ﴿١٥﴾ مگر نمی بینید که چگونه خدا هفت آسمان را توبرتو آفریده است (١٥)

وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا ﴿۱۶﴾ و ماه را در میان آنها روشنایی بخش گردانید و خورشید را [چون] چراغی قرار داد (۱۶)

نوح قومش را مخاطب قرار داده و میگوید ای مردم مگر نمی بینید که خدا هفت آسمان را طبقه طبقه روی هم آفریده است. آیا قوم نوح هفت آسمان طبقه به طبقه را آن موقع بدون هیچگونه تکنولوژی امروزی با چشمان خود می دیدند؟ (أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا = مگر نمی بینید که چگونه خدا هفت آسمان را توبرتو آفریده است)**. خدا در این آیه کلمه سماوات بدون ال معرفه ذکر شده است. با دقت در آیه مشخص میشود که این آیه نقل قول و گفته پیامبر نوح است و این که آنان دید دیگری نسبت به هفت آسمان داشته اند. ولی پیامبر نوح، با توجه به بینش آنان نسبت به هفت آسمان (هفت طبقه یا هفت لایه یا هفت ستاره) ؛ این را نعمتی برای آنان میداند و اهمیت آن را برایشان گوشزد میکند. هر چند این نوع دید هم درست است. زیرا کلا لایه های کائنات هفت تایی خلق شده اند. بعضی ها می گویند که عدد هفت را سومری ها کشف کردند. اما طبق آیه قرآن مجید، متوجه خواهید شد که پیامبر نوح قبل از طوفان، که قبل از سومری ها بوده است، از عدد هفت استفاده میکند. زمان قدیم، وقتی کسوف و یا خسوف میشد؛ مردم می ترسیدند که خورشید دیگر برنگردد و برای همیشه جهان تاریک شود. به همین خاطر آنان به درگاه خدا دعا میکردند و قربانی میکردند، تا خورشید برگردد. آنها به درگاه خدا دعا میکردند، زیرا برگرداندن خورشید از دسترس آنان خارج بود. انسانها هر چقدر که پیشرفته تر**

شوند و دانسته هایشان بیشتر شود، نسبت به هفت لایه و وقایع طبیعی آسیب پذیرتر میشوند. دیگر کسی برای برگرداندن خورشید در حین کسوف دعا نمی کند. زیرا اکنون بشر با پیشرفت علم، تا حدی مطمئن شده است که کسوف و خسوف فقط حاصل گردش زمین و ماه دور خورشید است و گاه گاهی پیش میاید. اما مردم زمان قدیم، این را نمی دانستند و آنان لایه های هفتگانه را طور دیگری میدیدند و براساس آن حوادث طبیعی را قضاوت میکردند. اما در زمان ما، دیگر نمیتوان به سادگی این نشانه ها را دید. خیلی از مردم با آن که سنشان از بیست سی سال هم گذشته است، ولی هیچوقت کسوف و خسوف ندیده اند. آنان فقط در اینترنت و تلویزیون چنین نشانه هایی را دیده اند. اکنون بخاطر دود و آلودگی زیاد هوا، حتی شبها نمی توان ستاره ها را در آسمان واضح دید. اما در زمان پیامبر نوح، شبها می توانستند ستاره ها و سیاره ها را واضح ببینند ، حتی بهتر از شبهای کویر. هم اکنون هم در کویر بعلت عدم آلودگی هوا و دود، آسمان خیلی واضح و شفاف دیده میشود.

اگر در طبیعت بیشتر توجه کنیم؛ هفت تایی های دیگری را هم می بینیم. به عبارت دیگر، بسیاری از اجزای اساسی طبیعتی که ما می بینیم به یک شکل با عدد هفت مرتبط هستند و همچنین در قرآن عدد هفت، به گونه عجیبی با آفرینش و ساختار لایه بندی آن گره خورده است. بطور نمونه:

- جو زمین هفت لایه دارد.
- طبق فرموده قرآن و تمام کتابهای آسمانی دیگر، خالق رحمان، هفت آسمان خلق کرده است.

- طبق قرآن، هفت راه در آسمان هست (سبع طرائق)
- خواب فرعون، بصورت هفت تایی بود (هفت گاو لاغر، هفت گاو فربه را میخورند و هفت خوشه گندم خشکیده هفت خوشه سبز را از بین می برند) و تعبیر آن هم توسط یوسف بصورت هفت تایی بود. هفت سال فراوانی، بعد هفت سال قحطی.
- مثال قرآنی می گوید که یک دانه، هفت خوشه میدهد و هر خوشه صد دانه. این پاداش انفاق کنندگان است.
- پوسته زمین هفت لایه دارد.
- روزهای هفته، هفت روز است.
- تعداد قاره‌ها هفت هستند. (در زمان نوح یکی از این قاره ها را آب فرا گرفت و هفت لایه به هم خورد)
- تعداد دریاهای اصلی هفت است.
- هفت رنگ اصلی رنگین کمان
- هفت باب و دروازه جهنم
- هفت شب بلای قوم عاد
- و ...

بنابراین دعوت نوح از قومش برای رویت هفت بنا و یا هفت آسمان طبقه طبقه؛ دعوت آنان به دقت در آفرینش است. نوح آنان را دعوت میکند که به لایه های هفت گانه کائنات توجه کنند تا متوجه شوند که جهان تصادفی درست نشده است و خالق یکتایی پشت قضیه است.

اما این قضیه چه ربطی به خلق الهه ها توسط مردم دارد؟

آن موقع نظام طبیعت شفافتر بوده است. مردم صور فلکی را بطور واضح مشاهده میکردند. آنان حتی هر کدام از صور فلکی را به اسم یک حیوان نامگذاری میکردند. مثل صور فلکی شیر.

مردمان زمان قدیم خیلی وابسته به این ستاره ها و صور فلکی بوده اند و برای آنها کاربردهای زیادی داشته است:

- **پیداکردن مسیر و راه خود در بیابان ها و دریاها به کمک ستارگان**
- **پیش بینی های آب و هوایی و اقلیمی به منظور کشاورزی**
- **برنامه ریزیهای شخم زدن و کاشت و برداشت و ... از روی اینها می بود**

آنان برای این امورات خیلی ضروری و مهم، همیشه به آسمان چشم می دوختند و این اطلاعات را از آسمان می گرفتند. به همین خاطر است که پیامبر نوح به مردمش میگوید که آیا هفت آسمان را در آسمان نمی بینید که چطوری بصورت سیستم هفت تایی خلق شده است. آنها خیلی به آسمان نگاه میکردند و دقت میکردند، مخصوصا اینکه آن موقع شبها تاریک بود و برق نبود و همچنین بیکار بودند.

ما حالا بدون تلسکوپ و جی پی اس و سایر امکانات اصلا نمی توانیم این مسائل را رصد کنیم. اما در زمان قدیم آنان از روی صور فلکی می توانستند پیش بینی های آب و هوایی و فصول مختلف را انجام دهند و در نتیجه می توانستند برای زندگی خود برنامه ریزی کنند. اما حالا نمی توانیم زیرا:

- گذشتگان چشمان طبیعی تر و خیلی قوی تری داشته اند
- دود و آلودگی خیلی کمتر بوده است و آسمان به وضوح دیده میشده است
- اکنون حتی شبها هم روشن است و همه جا برق روشن است و دیگر آسمان و حوادث آن اهمیت خود را بین عامه مردم از دست داده است

صور فلکی گروهی از ستارگان بوده اند که شکل و الگوی خاصی را در بازه های زمانی خاصی در آسمان تشکیل میدادند و این گروهها معمولا هم هفت تایی بوده اند. مثلا ستاره دب ، از مجموعه ای هفت تایی تشکیل شده است. مردم این اشکال را به آن صورتی که می دیدند، نامگذاری میکردند. اگر صور فلکی (مجموعه چندین ستاره) را به وسیله خطوطی به هم وصل میکردند، یک شکل درست میشد. این شکل شبیه هر حیوانی بود، آن صور فلکی را به نام آن حیوان نامگذاری میکردند. مثل صور فلکی گاو، شیر، عقرب، خرس و ...



به طور مثال دب اکبر (خرس بزرگ) با داشتن هفت ستاره پرنور از مشهورترین صور فلکی است که دریانوردان و کشتی رانان برای مسیر یابی از آن استفاده میکردند. مردم در این مورد خیال پردازیهای زیادی هم کرده اند و افسانه های زیادی در این مورد ساخته شده است. مثلا آنها در این صورت فلکی نقش گاوآهنی را می دیدند ، که یک کشاورز ، آن را دنبال می کرد.

مثلا صورت فلکی جمینی در بهار خرداد ماه، در آسمان شب به وضوح دیده می‌شد. مردم از روی آن پی می بردند که خرداد است و ممکن است که دیگر بعد از آن بارشها قطع شود و یا طبق آن امورات دیگر خود را برنامه ریزی میکردند. اهمیت این صور فلکی در همینجا روشن میشود که اگر صور فلکی نبودند، مثل این است که همین حالا ما تقویم و هواشناسی و تاریخ روزهای ماه را ندانیم.

صور فلکی حمل (قوچ یا بره) در آسمان نشانگر آمدن نوروز و فروردین بوده است. صور فلکی ثور (گاو) با آغاز فصل بهار و اردیبهشت مرتبط بود و نماد باروری زمین و رویش گیاهان به شمار می‌رفت و ...

مردم تشکیل این مجموعه ستارگان و صور فلکی را نماد خیر می دانستند و آن را سپاهیان نور و فرشتگان می نامیدند که در برابر تاریکی و اهریمن می جنگند. ظاهر شدن هر کدام از صور فلکی نشانه پیروزی نور بر تاریکی بود. اما این همه داستان نیست. زیرا بعد از مدتی، مردم خود حیوان گاو را مقدس شمردند و گاو را نماد باروری زمین می دانستند. به همین خاطر آنها آمدند و پیش خود گفتند که شاید صور

فلکی گاو در آسمان به حیوان گاو روی زمین مرتبط است. پس پیش خود گفتند که برای باروری بهتر و بیشتر، ما به گاو روی زمین هم احترام می گذاریم و به همین جهت، برای گاو جشنها و فستیوالهای مفصلی ترتیب میدادند. آنها یک ذره پیش خود فکر نکردند که تجسم شکل گاو از روی صور فلکی، قرارداد و نامگذاری خودشان است و این یک امر خلقتی و آفرینشی نیست و بلکه فقط یک نام گذاری است.

زندگی مردم آن موقع شدیدا وابسته به بارش به موقع بوده است. به همین جهت، بزرگداشت این صور فلکی و قربانی برای صور فلکی رایج شد و در نهایت به تقدیس گاو منجر شد. حتی مردم برای این صور فلکی هم داستانها و افسانه هایی ساختند. مثلا زئوس برای ربودن شاهزاده اروپا به شکل گاوی سفید درآمد. الهه اروپا که مسحور زیبایی گاو شده بود، بر پشت او سوار شد و زئوس او را به جزیره کرت برد. این گاو بعدها به صورت فلکی ثور تبدیل شد. افسانه های زیادی از روی این صور فلکی ساخته و پرداخته شده است و همگی در دل مردم جای باز کرد.

نسلهای بعدی فراموش کردند که این صور فلکی ، بطور تصادفی به یک گاو تشبیه شده است و این فقط یک پیشنهاد بوده است و یک نام گذاری بوده است. ولی به هر حال، تصورات و تفسیرهای غلط از صور فلکی وارد زندگی مردم شد و عملا الهه هایی ساخته و پرداخته شدند.

اتفاقا در قرآن سوره نجم (ستاره)، تعدادی از این الهه ها که از روی صور فلکی ساخته شده بوده اند، نام برده میشود.

سوره نجم :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿١﴾ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿٢﴾ وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا
وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ﴿٥﴾ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ ﴿٦﴾ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ ﴿٧﴾ ثُمَّ
دَنَا فَتَدَلَّىٰ ﴿٨﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿٩﴾ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴿١٠﴾ مَا كَذَبَ
الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿١١﴾ أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ﴿١٢﴾ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿١٣﴾ عِندَ سِدْرَةِ
الْمُنتَهَىٰ ﴿١٤﴾ عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ ﴿١٥﴾ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ ﴿١٦﴾ مَا زَاغَ الْبَصَرُ
وَمَا طَغَىٰ ﴿١٧﴾ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ ﴿١٨﴾ أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾ وَمَنَاةَ
الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ﴿٢٠﴾ أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ ﴿٢١﴾ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ ﴿٢٢﴾ إِنْ هِيَ إِلَّا
أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ ۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنفُسُ ۖ وَلَقَدْ
جَاءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ الْهُدَىٰ ﴿٢٣﴾

سوگند به اختر [= قرآن] چون فرود می‌آید، (۱) [که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده؛ (۲) و از سر هوس سخن نمی‌گوید. (۳) این سخن بجز وحیی که وحی می‌شود نیست. (۴) آن را [فرشته] شدیدالقوی به او فرا آموخت، (۵) [سروش] نیرومندی که [مسلّط] درایستاد. (۶) در حالی که او در افق اعلی بود؛ (۷) سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، (۸) تا [فاصله‌اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد؛ (۹) آنگاه به بنده‌اش آنچه را باید وحی کند،

وحی فرمود. (۱۰) آنچه را دل دید انکار[ش] نکرد. (۱۱) آیا در آنچه دیده است با او جدال می‌کنید؟ (۱۲) و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است، (۱۳) نزدیک سدرالمنتهی، (۱۴) در همان جا که جنةالمأوی است. (۱۵) آنگاه که درخت سدر را آنچه پوشیده بود، پوشیده بود. (۱۶) دیده [اش] منحرف نگشت و [از حدّ] در نگذشت. (۱۷) به راستی که [برخی] از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید. (۱۸) به من خبر دهید از لات و عزّی، (۱۹) و منات آن سومین دیگر، (۲۰) آیا [به خیالتان] برای شما پسر است و برای او دختر؟ (۲۱) در این صورت، این تقسیم نادرستی است. (۲۲) [این بتان] جز نامهایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید [و] خدا بر [حقّانیّت] آنها هیچ دلیلی نفرستاده است. [آنان] جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است پیروی نمی‌کنند، با آنکه قطعاً از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است. (۲۳)

بت پرستان زمان پیامبر از این الهه ها روی زمین هم صوری درست کرده بودند به شکل مجسمه و تمثال و تصاویر. جالب است که اسم این سه الهه و یا بت، در سوره نجم (ستاره) آمده است. این ثابت میکند که اکثر بتها، نمادهایی از فرشتگان و یا صور فلکی بوده اند. بعد از مدتی، داستان صور فلکی عمیقتر شد و مثلا در مشرق زمین، بر این عقیده شدند که هر فرد بر اساس زمان تولد خود، تحت تأثیر صور فلکی خاصی قرار می‌گرفت. به این طریق طالع‌بینی از روی ستارگان بوجود آمد و هنوز هم ادامه دارد.

خدای مهربان در سوره نجم که مربوط به ستارگان هم هست، عمدا از بتهای لات و عزی و منات نام می برد. همچنین در سه آیه اول سوره نجم، دو بار کلمه هَوَی را استفاده می فرماید. وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ **یعنی ستاره ای که دیدنی تر میشود، برجسته تر میشود، گسترده تر میشود. وقتی چندین ستاره با هم برجسته تر و دیدنی تر و جلو چشم تر شوند، یعنی** هَوَىٰ **شده اند. یعنی انسانها میتوانند این ستاره های برجسته را تفسیرات عجیب و غریب کنند و برای آنها انواع داستانهای ضد و نقیض بسرایند. مثلا وقتی چند ستاره را با هم می بینند ، افراد میتوانند شکلی را با آن ترسیم کنند و مثلا یک گربه بوسیله رسم نقاط ستاره ای به همدیگر تشکیل دهند و بعد اسم آن را گربه بزرگ بنامند و برای آن داستان سرایی هم بکنند. این حالت یک نوع هوا و هوس هم هست.**

در بچگی یک بازی در کتابهای درسی می آمد که مثلا یک نقاشی را بوسیله یک سری نقاط مشخص میکردند و بچه ها می بایست نقاط مشخص شده را براساس ترتیب اعداد به هم وصل میکردند و خودبخود یک شکل درست میشد. این آیه دلالت بر آن دارد که در بعضی شبهای خاص، بعضی ستارگان برجسته تر میشوند و ممکن است افراد در مورد آن هوا برشان دارد و شکلهای خاصی را ترسیم کنند و داستان ببافند. در آیه سوم می گوید که اما پیامبر اینگونه نیست که هوایی سخن بگوید، بلکه این سخن بجز وحی چیز دیگری نیست و فرشته ای شدید القوی آن را به او می آموزد و تجسم و تصورات و تخیل پیامبر نیست.

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿١﴾ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿٢﴾ وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ﴿٥﴾

سوگند به اختر [= قرآن] چون فرود می‌آید، (۱) [که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده؛ (۲) و از سر هوا و هوس سخن نمی‌گوید. (۳) این سخن بجز وحیی که وحی می‌شود نیست. (۴) آن را [فرشته] شدیدالقوی به او فرا آموخت، (۵)

به این ترتیب متوجه می شویم که دینهای مبتنی بر صور فلکی، که در آن برای خود و دیگران تعیین سرنوشت و طالع بینی میکنند، فقط تیر انداختن در تاریکی است و از روی هوا و هوس سخن راندن است. اما این صور فلکی فواید مفید زیادی هم داشته اند. این صور فلکی نقش مهمی در زندگی مردمان گذشته داشته اند. آنان میتوانستند از روی آن، کشاورزی، دامداری، جهت یابی و یک سری امورات دیگر و مفید سالیانه خود را طبق آن برنامه ریزی کنند. ولی بشر خیالپرداز، در کنار این استفاده های مفید، شروع کرد به افسانه بافی و داستانسرایی و تقدس بافی. به این طریق صور فلکی گاو تاثیر خودش را روی حیوان گاو روی زمین هم گذاشت و عده ای آن را مقدس کردند و یا اینکه آن را در جشنها و فستیوالهایشان، برای فرشتگان قربانی میکردند و این داستان خیلی عمیق شد و به نمادهایی مذهبی تبدیل شد.

خدا هیچوقت بشر را بدون راهنمایی رها نکرده است. زمانی که آسمان صاف بود و هوا آلودگی نداشت و تقویم آنچنانی موجود نبوده است؛ خدای قادر مهربان از روی همین موقعیت ستاره ها بصورت هفت تایی، زمان کشت و برداشت و آبیاری و بهار و پاییز و ... را به مردم نشان میداد و آنان را راهنمایی میکرد.

وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥﴾ وَعَلَامَاتٍ ۚ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿١٦﴾

و در زمین کوههایی استوار افکند تا شما را نجنباند، و رودها و راهها [قرار داد] تا شما راه خود را پیدا کنید. (۱۵) و نشانه‌هایی [دیگر نیز قرار داد]، و آنان به وسیله ستاره راه‌یابی می‌کنند. (۱۶)

این قسمت از آیه (وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) **نشان از این دارد که ستارگان برای راهنمایی و علامات خاصی آفریده شده اند. اما مردم به خود ستاره توجه کردند و خدا را به حاشیه راندند و آنها بعد از مدتی فکر کردند که سرنوشت آنان در این ستاره هاست و در نهایت خود را تحت این سیستم قرار دادند. در یک سایتی نوشته بود:**

(((تقدیر یا سرنوشت رونوشتی زمینی از وضعیت سیارات و ستارگان و صور فلکی در لحظه تولد هر فرد است. بر اساس همین تعاملات و جایگاه ها مشخص می شود که ما چگونه زندگی خواهیم کرد. هر چیزی که در این جهان وجود دارد زمانی به وجود آمده یا متولد شده یا ساخته شده است. وضعیت آن لحظه آسمان برای آن چارت تولدش محسوب می شود. گردش سیارات و ستارگان آسمان از ثابته های چارت تولد همان چرخ گردون فلک است که به آن تقدیر یا سرنوشت می گویند.

در ادامه نوشته بود:

اولین دلیل و اصلی ترین دلیل دانستن تفسیر دقیق و جامع چارت تولد مشخص کردن نقاط ضعف و قوت وضعیت قرارگیری سیارات در چارت تولد مان است. به نحوی که با داشتن تفسیر درست و کامل چارت تولدمان از رسالت شخصی و استعداد ذاتی خودمان از طریق چارت تولد شانس موفقیت بیشتری در زندگی خواهیم داشت. همچنین با دانستن با دانستن موقعیت قرارگیری سیارات آسیب دیده در چارتمان و دریافت راه های درمان و رمدی سیارات می توانیم از بروز بسیاری از اتفاقات نامطلوب تکرارشونده کارمیک در زندگیمون تا حد زیادی جلوگیری کنیم.

دومین دلیل پیش بینی تاثیر تعاملات آسمان روی زندگی شخصی ما با دانستن طالع یا رایزینگ تولد ما و نشانهای مهم چارت تولد مانند نشان خورشید و نشان ماه تولد چارت تولدمان است. این امر کمک شایانی برای آماده سازی ما برای وقایع پیش رو از طریق شنیدن هوروسکوپهای مناسب طالع ما و یا کوچ شخصی از طریق یک آسترولوژر زبردست می کند.)))

از دید اینها، همه چیز از جمله سرنوشت، اتفاقات زندگی، کارما و ... همگی در ستاره ها و چارت تولد براساس ستاره شناسی نهفته است و میتوان بوسیله دانستن آن، از وقوع حوادث بد برای خود جلوگیری کرد. گمراهی نسل جدید حتی از گمراهی

نسلهای قبلی خیلی عمیقتر است. نسل قدیم حداقل از ستاره شناسی برای کارهای مفید از جمله آبیاری، کشاورزی، تعیین فصول بارش و کشت و برداشت و شخم زدن هم استفاده میکردند ولی حالا بشر افتاده دنبال تعیین و تغییر سرنوشت خود بوسیله موقعیت ستارگان.

در زمانهای قدیم، از آنجا که ستارگان خیلی شفاف دیده میشدند و آسمان واقعا صاف بود و آلودگی هوا هم وجود نداشت، میتوانستند زمان سنجی های خود را از روی ستارگان خیلی دقیق انجام دهند. اما اکنون آن هفت طبقه ای که پیامبر نوح به آن اشاره میکنند، وضوح خود را از دست داده است و در نتیجه باید از تلسکوپ و ماهواره و روشهای علمی دیگر، وضعیت آب و هوا و سایر موارد ضروری را تشخیص داد. هر چقدر که ما به آخر الزمان نزدیکتر شویم، اینها وضوح خود را از دست میدهند و لایه های هفت تایی وضوح خود را از دست میدهند و تارتر میشوند. زمانی خواهد آمد که در شهرها دیگر حتی ستاره ها هم دیده نمیشوند در آسمان از بس که هوا آلوده میشود. به این طریق معانی هفت لایه ای که پیامبر نوح مطرح کردند، کمی وضوح خود را از دست میدهد و روز به روز هم، درجه عدم وضوح بیشتر خواهد شد. در بعضی شهرها، آسمان آبی نیست و بلکه خاکستری است. حتی در طول روز خورشید واضح دیده نمیشود؛ از بس که هوا آلوده است.

اما در زمان قدیم، صور فلکی و ستاره ها دقیق تر بوده اند. مثلا در زمانهای خیلی قدیم، با شروع چله بزرگ، بارش برف شروع میشده است. این روال آنچنان دقیق

بوده است که هر ساله با یک یا دو ساعت تاخیر انجام میشده است و تا مدت مشخصی ادامه دار بوده است. حتی گاهی مردم طی تجربه دریافته بودند که هر ساله در چله کوچک، حتما یک بارش برف سنگین خواهند داشت و وقوع این اتفاق تقریبا مداوم و هر ساله بوده است. یا حتی تعداد فصلهای سال هفت فصل بوده است و هر کدام از این فصلها، خواص مخصوص خود را داشته است و مردم به این فصول هفتگانه عادت کرده بودند. اما بمرور زمان این فصلها کاهش یافت و به شش و پنج و چهار فصل تنزل یافت. در نهایت ما حالا بعضی جاها داریم به دو فصل نزدیکتر می شویم و در آخر الزمان، فقط یک فصل می ماند (فصل سرما). خدا جهان را براساس لایه های هفت تایی آفریده بود. ولی بمرور زمان وضوح این لایه ها کم و کمتر میشود و لایه ها با هم ترکیب میشوند. مثل این است که بشر دارد کوررنگ میشود و دیگر تشخیص لایه ها برایش مشکل میشود.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿۱۷﴾

و به راستی [ما] بالای سر شما هفت راه [آسمانی] آفریدیم و از [کار] آفرینش غافل نبوده‌ایم. (۱۷)

ولی دیدن و دسترسی به این لایه ها، روز به روز مشکلتر میشود. دلیل این امر خیلی واضح است، زیرا به مرور زمان، لایه های هفت گانه آسمانی وضوح خود را از دست داده و در نتیجه مردم از آن پیش بینی های فصلی محروم میشوند. بشر به علم دست یافته است و به علت ناشکری و ناسپاسی و مغرور شدن به علمش، این حوادث و زیبایی های طبیعی را از دست میدهد. ممکن است که زمستان بیاید و حتی برف هم نبارد. به این طریق صور فلکی بصورت قدیم، معنا و مفهوم خود را از دست داده اند.

اما گاهی مردم در خیال خود، میان این ستارگان و صور فلکی جنگها و رقابتهایی ایجاد میکردند. بعدا این جنگ را جنگ ستارگان می نامیدند. مثلا الهه ای به اسم مهر (که قرنها بعد توسط رومی ها به میترا تغییر نام داد) ساختتند. مهر، ایزد باستانی ایرانی، نقش مهمی در اساطیر و آیین‌های ایرانیان داشته است و دارد. گاو یکی از نمادهای اصلی و مرتبط با این الهه است. در آیین مهرپرستی، مراسم قربانی گاو توسط مهر ، در مهرابه‌ها (محل نیایش مهرپرستها) انجام می‌شده است. این قربانی برای باروری زمین و رشد نیروی زندگی ضروری تلقی می‌شد. زیرا صور فلکی گاو نشان آمدن فصل بهار بود و به باروری و رشد زمین ربط داشت. آنها الهه و یا فرشته مهر را نماد دوستی و عهد و پیمان می دانستند و آن را مامور کنترل گاو (صور فلکی گاو) می دانستند و در نتیجه قربانی کردن گاو وخوردن خون آن توسط میترائیان و یا مهر پرستان، به معنای پاشاندن برکت و باروری روی زمین می دانستند. به هم خاطر آنان این مراسم قربانی کردن گاو را هر ساله در زمانهای مشخصی در غارها و معابد و

مهرابه های میترائی انجام میدادند و همراه با این مراسم معجونی از مشروب هوم و خون گاو را میخوردند و به شادی و جشن و سرور می پرداختند. میترا به عنوان محافظ گاو و نگهبان آب‌ها در نظر گرفته می‌شد و آب کافی برای چرای دام‌ها را هم تضمین می‌کرد. به اعتقاد آنان، خون گاو پس از قربانی شدن، سبب رشد نیروی باروری زمین می‌شد و این امر با آفرینش و حیات جدید مرتبط بود. آیین مهرپرستی که بر پایه پرستش میترا بنیان نهاده شده بود، از ایران به امپراتوری روم گسترش یافت و در روم با نام میترائیسم شناخته شد. این آیین در میان سربازان و طبقات مختلف جامعه رواج پیدا کرد و به عنوان رقیب مسیحیت اولیه شناخته می‌شد. مسیحیت خیلی از آئینهای کنونی خود (شام آخر، کلاه اسقفها، تثلیث، تعطیلی روز یکشنبه، استفاده از سرودها و زنگ در معابد و ...) را از میترائیسم گرفته است.

تائوئیسم هم مثل میترائیسم، براساس ستاره پرستی و طبیعت پرستی بنا شده بود. یکی از فیلسوفان تائوئیسم میگفت:

وقتی دست چپ من به شکل خروس درآید آن را علامت زمان شب می‌دانم و اگر دست راست من به شکل کمانی در آید، آن را آلت شکار مرغی قرار خواهم داد. اگر پایم به شکل چرخ درآید و جان من مانند اسب دونده‌ای شود بر آن سوار خواهم شد و حرکت خواهم کرد و به اسب احتیاج ندارم.

تائویسم هم تفسیر غلطی را از طبیعت و نمادهای آن راه انداخت و به نوعی طبیعت پرست بوده است. آنها هماهنگی با تائو را هدف خویش قرار دادند و به آن جهت رو کردند. هر کدام از این فرق، یکی در آسمان و دیگری در زمین، به تجسم و شکل سازی روی آوردند و عملا ارباب دیگری غیر از خدا برای خود اخذ کردند.

اگر چه هماهنگی با طبیعت و نظام رحمانی، کار درست و عاقلانه ای است ولی اینها فقط ظاهر قضیه است (همانطور که در درمان بیماری ایوب گفته شد) و گرنه خدای احد و واحد پشت این قضایاست و ربط دادن امورات و پیش بینی ها به موجودات بی جان و ستاره ها و حرکات دست و پا، امری بت پرستی است. این نوع بینش از جهان، یک نوع طبیعت گرایی بوده است.

اصل و اساس مذهب هندوئیسم هم براساس ستاره شناسی است. اگر چه ممکن است، چندین اصول و مطالب درستی هم در کتابهای اولیه شان آمده باشد. اما ما اینجا قصد نداریم که بگوییم همه مطالب کتابهای اصلی هندوئیسم اشتباه است. بلکه مذهب هندوی اصلی هم از اصول درستی نشات گرفته بوده است ولی بمرور زمان دچار ایده های غلط شد. مثلا آنها برای توجیه کسوف و خسوف میگفتند که شیاطین عامل کسوف و خسوف هستند و این را به عنوان جنگ ستارگان عنوان میکردند و البته در نهایت، وقتی کسوف و یا خسوف تمام میشد، الهه ها را ستایش میکردند بخاطر پیروزی بر شیاطین و بیش از پیش به خطا می رفتند. وقتی یک فرضیه غلط بوجود

آید، دیگر مطالب بعدی هم پی در پی مشکل زا میشوند. وقتی پایه یک بنا را کج بگذارید، دیگر هر چقدر که بنا مرتفع تر شود، کج تر و خطرناک تر میشود.

یا در مذهب هندو، زمان زایمان و موقعیت ستاره‌ها در آن زمان برای تعیین طالع و سرنوشت فرد بسیار مهم بوده است. بسیاری از جشن‌ها و مراسم مذهبی در هندوئیسم بر اساس تقویم نجومی و موقعیت صور فلکی و ستارگان برگزار می‌شوند. هر سیاره در هندوئیسم به یک الهه خاص مرتبط است. مثلا مریخ به الهه "کارتیکیا" مرتبط است و زهره به الهه "لاکشمی" مرتبط است. بسیاری از جشن‌ها و مراسم مذهبی هندی به حرکات و موقعیت‌های خاص صور فلکی وابسته‌اند و الهه ها در این مناسبت‌ها به عنوان ناظرین و راهنمایان شناخته می‌شوند. بنابراین آنچه که امروز به عنوان هندوئیسم و مهرپرستی و سایر ادیان باستانی شناخته میشوند، هسته مرکزی خود را از صور فلکی گرفته اند و تمام الهه هایشان را از این وقایع اخذ کرده اند. نظریه تثلیث هم در همین راستا بوجود آمده است. مثلا برای مسیر یابی، موقعیت سه ستاره یا سه سیاره را با خطوطی به هم وصل میکردند و به عنوان یک شکل واحد در نظر میگرفتند و بوسیله آن مسیر یابی میکردند (با کمتر از سه نقطه نمی توان یک شکل ساخت). اما بعدا همین جهت یابی به تفسیراتی از الهه ها مرتبط شد و نظریه تثلیث را اختراع کردند.

در هندوئیسم، مفهوم "تری‌مودا" که در زبان سانسکریتی همان معنای تثلیث میدهد، به سه الهه اصلی (برهما، ویشنو و شیوا) اشاره دارد که هر یک نقش خاصی در

آفرینش، نگهداری و نابودی جهان دارند. این مفهوم می‌تواند به نوعی مشابه با تثلیث در مسیحیت باشد.

۱. برهما = آفریننده

۲. ویشنو = نگهدارنده

۳. شیوا = نابودی جهان

این مثلث، در اصل از یک مفهوم ستاره شناسی اخذ شده است. ستاره پرستان قدیم میخواستند که مفاهیم و قدرتهای خدا را در ستاره ها ببینند و به این طریق آن را دسته بندی کردند و مفهوم خدا را تکه تکه کردند و از این تکه ها، الهه هایی برای خود ساختند. الهه سوم در هندو، یعنی شیوا همان ابلیس است. هر جا که مفهوم خدا تکه تکه شد و به الهه های متعدد تجزیه شد، قطعا بدانید و مطئمن باشید که تعداد زیادی از شیاطین خودشان را در این تکه های تجزیه شده قرار میدهند. به همین خاطر خیلی از الهه های هندوها، در اصل شیاطین رانده شده (یا دیو) هستند. به همینخاطر در مذهب هندو، فرق واضحی بین ملائکه و شیطان وجود ندارد و همگی کلا یک مجموعه اند. همین بی تفاوتی، باعث شد که شیوا خودش را در راس هرم قرار دهد و به یکی از سه الهه اصلی هندوئیسم تبدیل شود.

ویشنو به عنوان الهه نگهدارنده و ضلع سوم مثلث، در اشکال مختلف (آواتارها) روی زمین تجلی می‌یابد. این ایده از تجلی خدا در اشکال مختلف می‌تواند به اختراع تفکر مسیحیت منحرف درباره تجلی خدا به شکل مسیح مرتبط باشد. همانند میترائیسم که میترا را نماد دوستی و پیمان فرض میکردند و آن را جزء و الهه ای از خدا می دانستند. پیروان مسیحیت اولیه، میخواستند که هیچ شباهتی به یهودیت نداشته باشند و به همین خاطر از آریایی ها، هر فلسفه ای که خوششان میامد، در مرامنامه خود می گنجاندند.

همانطور که می بینیم، بیشتر مذاهب جهان، اعم از هندوئیسم، میترائیسم (مهرپرستی)، زروانیسم و ... همگی براساس الهه سازی و تصویر سازی از صور فلکی و ستارگان ساخته شده اند و در زمانهای قدیم هندوئیسم به ستاره‌شناسی و نجوم اهمیت زیادی میدادند. متون مقدس هندویی شامل اطلاعات زیادی درباره حرکات سیارات و تأثیرات آن‌ها بر زندگی انسان‌ها هستند. به همین خاطر است که در فرهنگ هندو، طالع‌بینی بر اساس موقعیت ستاره‌ها و سیارات در زمان تولد فرد انجام می‌شود و این موضوع به باورهای مذهبی و فلسفی هندوئیسم مرتبط است. حتی همین حالا هم هندوها در ازدواجهای خود به ماه و سال تولد و طالع بینی خیلی اهمیت میدهند و اگر ازدواج دو فرد براساس این طالعها نباشد، انجام نمیدهند و قبل از ازدواج به این طالعها و پیش بینی ها اهمیت میدهند و این جزو مرامنامه مذهبشان است.

با این حال، به جواب سوال اصلیمان میرسیم که چرا در قرآن از مذاهب هندوئیسم و میترائیسم و مهرپرستی و بعضی مذاهب مهم دیگر بطور مستقیم نامی نبرده است. زیرا این مذاهب اگر چه نامهای گوناگون دارند ولی همگی همان ستاره پرستی و ماه پرستی و خورشیدپرستی هستند و در چالش بزرگ پیامبر ابراهیم در قرآن ذکر شده اند. قرآن دقیقترین کتابی است که تابحال بشر به خود دیده است. این کتاب دقیقترین مسائل را هم در نظر گرفته است. پیامبر ابراهیم در چالش معروفش می گوید:

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا ۖ قَالَ هَٰذَا رَبِّي ۖ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ﴿٧٦﴾ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي ۖ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ ۖ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا ۖ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٧٩﴾

پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره‌ای دید؛ گفت: «این پروردگار من است.» و آنگاه چون غروب کرد، گفت: «غروب‌کنندگان را دوست ندارم.» (۷۶) و چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: «این پروردگار من است.» آنگاه چون ناپدید شد، گفت: «اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود قطعاً از گروه گمراهان بودم.» (۷۷) پس چون

خورشید را برآمده دید، گفت: «این پروردگار من است. این بزرگتر است.» و هنگامی که افول کرد، گفت: «ای قوم من، من از آنچه [برای خدا] شریک می‌سازید بیزارم.» (۷۸) من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید آورده است؛ و من از مشرکان نیستم. (۷۹)

جالب است که در این آیات، پیامبر ابراهیم با ستاره پرستان صحبت میکند و در نهایت آنها را ای قوم من (قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ) **خطاب میکند. این یعنی نژاد پیامبر ابراهیم، از همان نژادی بوده است که ستاره پرستی در آنان رواج داشته است (مثل میترائیسم و مهر پرستی و یا هندوئیسم). و این اقوام معمولا اقوامی اهل ایران بوده اند. پس نتیجه می گیریم که پیامبر ابراهیم اصالتا عبری و یا عرب نبوده است و بلکه ساکن ایران بوده است. این نکته بخاطر این گفته شد که اسم پدر او هم ازر بوده است که این نام هم یک نام ایرانی بوده است. خدا در قرآن خیلی کم از نام افراد صحبت میکند ولی وقتی نام فردی را میاورد، بدانید که پیام مهمی را میخواهد بیان دارند.**